

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیر تاریخی تجارت بین الملل از کلاسیک تا مدرن

<u>شماره صفحه</u>	<u>فهرست مطالب</u>
3	مقدمه.....
5	تولد تئوری جدید تجاری.....
9	پیشینه جریان جدید تئوری تجاری.....
11	اشتباه اقتصاددانان کلاسیک در تفکیک تقسیم کار از خلاقیت.....
12	گسترش جریان جدید تئوری تجارت با ارزیابی تئوری جریان اصلی.....
14	منافع حاصل از تجارت به سبک جدید با توجه به رویکرد تاریخی آن.....
17	چارچوب تئوریک آثار انباشت سرمایه انسانی روی تولید.....
19	نقش دانش و سرمایه انسانی در شکل گیری مقیاس تجاری.....
22	تجارت درون صنایع.....
24	نقش ماهیت جریان تجاری در ایجاد رشد.....
27	سبک سازماندهی تجارت بین المللی طبق جریان مدرن تجاری.....
27	سخنان پایانی.....
29	ماخذ.....

این کتاب در صدد بیان آن است که رشد اقتصادی در دنیای کنونی، حاصل اتکا به الگوی های جدیدی از تئوری های تجاری بین المللی است، که طی سه دهه گذشته به کار گرفته شده اند. گراسمن، هلمپن، گراگمن از جمله اقتصاددانانی هستند که در شکل گیری این مباحث نقش داشتند. جریان اصلی تئوری تجارت در گذشته بر اساس مدل هکچر - اولین تنظیم می شد، که در آن ساختار بازار رقابت کامل بر مبنای بازدهی نسبت به مقیاس ثابت فرض شده بود، این در حالی است که جریان جدید تئوری تجارت بر مبنای بازارهای رقابت غیر کامل یا ساختارهای بازار انحصار چند جانبه در جهت رد بازدهی به مقیاس ثابت، پیش می رود که تئوری هکچر - اولین نتوانست هیچ توضیحی در مورد آن بدهد. در مقایسه با جریان اصلی تجارت، جریان جدید تئوری تجارت به عنوان یک آلترناتیو، بینش جدیدی را در ماهیت یافته های تجاری ارائه کرده است.

در ابتدا دلایل اصلی شکل گیری الگوی جدید تجاری را در دو دهه گذشته توضیح داده می شود. عقاید جدید در تجارت به نقض مفروضات جریان اصلی تجارت که اغلب باطل کننده تصور مزیت رقابتی بود، پرداخته است. در بخش بعدی به بازنگری تاریخ عقاید اقتصادی، که در آن چشم اندازی از بازگشت به عقاید آدام اسمیت دیده میشود اختصاص داده شده است. موضوع تئوری کارآیی تجاری آدام اسمیت که از طریق افزایش در تخصص گرایی و کارآیی منجر به توسعه بازار می گردد، در قسمتی دیگر مورد بحث قرار گرفته است. با توجه به پیش بینی هایی که در تاریخ عقاید اقتصادی در خصوص گسترش بحث تجارت انجام گرفته، به ارزیابی این پیشرفت با عنایت به پیش بینی نئوکلاسیکی پرداخته شده است. در این قسمت حمایت از پدیده مقیاس اقتصادی، به عنوان علت اصلی وقوع تجارت بر اساس موجودی عوامل یکسان عنوان می گردد. و بالاخره رویکرد جریان جدید تئوری تجاری در قالب تجارت نوآوری مورد بررسی قرار گرفته است.

در زمان حال حجم قابل توجهی از تجارت، ناشی از مزایای مترتب بر انباشت تجربه و مزایای موقتی حاصل شده از خلاقیت و ابتکار می باشد. در صناعی که زمینه ساز چنین فعالیت تجاری می باشند، مسلماً نمی توان شاهد آن نوع رقابتی بود که تفکر بازار رقابت کامل بر آن مبتنی است. عامل اصلی واقعیت فوق، تغییر در ماهیت تجزیه و

سیر تاریخی تجارت بین الملل از کلاسیک تا مدرن

تحلیل سیاستهای تجاری و عقاید جدید مطرح شده در اقتصاد بین المللی می باشد. بسیاری از تجزیه و تحلیل‌های پیشین در خصوص تجارت بر مبنای فرض رقابت کامل شکل گرفته در حالی که تغییر نگرش‌ها در این راستا تحقق فرض فوق را در مورد سیاست تجاری غیر عملی می داند. اما این بدان معنی نیست که در بازار تولید و تجارت اصلاً رقابت وجود ندارد، بلکه مراد و منظور این است که آنچه در این بازارها اتفاق می افتد، با آنچه از مفهوم ساده عرضه و تقاضای برداشت می شود متفاوت بوده و فرایند کار، پیچیده تر از آن است که بتوان آن را بامکانیسم ساده عرضه و تقاضا توضیح داد. بنابراین می توان اظهار داشت که بازاریابی در ارتباط با پایه های تجزیه و تحلیل سیاست تجاری، بازخوردی از تغییر واقعی در جو اقتصادی و پیشرفت های فکری حاصله را در این مورد ارائه می دهد. از اینرو اولاً اهمیت پرداختن به زوایای تجارت به طریقه مدرن و امروزی، این امر را الزامی ساخته است، که ملاحظات بین المللی به مسائلی که به طور سنتی به آنها به عنوان مسائل صرفاً داخلی نگریسته می شد نیز اضافه شود. ثانیاً تغییر انجام گرفته در ماهیت تجاری یعنی فاصله گرفتن آن از تجارت مبتنی بر ایده تفکر مزیت نسبی و نزدیک شدن آن به تجارت مبتنی بر یک سری عوامل بسیار پیچیده تر، سبب شده است که توجه و تجدید نظر در جریان اصلی تئوری تجارت الزامی می گردد. و بالاخره اینکه پیشرفت فوق العاده علم اقتصاد و پیچیده تر شدن فزاینده آن، عاملین به این علم را متمایل به این نموده است که با برخی فرضیات سنتی که هدف آنها ساده سازی فزاینده و غیر قابل دفاع مسائل است، وداع نماید. جریان جدید تئوری تجاری، حول محور ایجاد ارتباط متقابل میان مقیاس های ملی و بین المللی تجارت به بحث می پردازد. در مورد ارتباط یاد شده متغیرهای تعیین کننده مختصات تجاری؛ موضوع تحلیل های مرسوم و انواع بازبینی های تئوریک می باشند (Baldwin, R.E, 1992).

تولد تئوری جدید تجاری

تئوری تجاری جدید، از به وجود آمدن تعارضی که میان جریان اصلی تئوری تجارت و اختلالی که معمای لئونتیف^۱ در خصوص درک این جریان به وجود آورد، ایجاد شد. در سال ۱۹۱۹ تئوری جریان اصلی تجاری (هکچر-اولین)^۲ از تفاوت در فراوانی نسبی عوامل تولید و شدت کاربردشان در تولید دو کالا و متعاقباً اختلاف قیمت‌های نسبی پدید آمده در میان کشورها شکل گرفت. در این تئوری تجارت، انعکاسی از مالکیت عوامل تولید می باشد؛ بدین معنی که یک کشور در کالایی تخصص مییابد که عوامل تولید آنرا به طور نسبی، فراوانتر از دیگران دارا است. اما لئونتیف در اواخر جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۵۳ کشف کرد که کشور آمریکا با وجود فراوانی سرمایه، کالاهای کاربر را صادر و در مقابل کالاهای سرمایه بر را وارد میکند. این تعارضات یک بارش ناگهانی از مقالاتی را برای پذیرش یا فرموله کردن مجدد جریان اصلی تئوری تجارت هکچر-اولین به وجود آورد. در این راستا پارادوکس لئونتیف، برای کشورهای دیگری به غیر از آمریکا مورد آزمون قرار گرفت، که در مورد برخی از کشورها این معما صادق بود، اما برای بسیاری دیگر به شکل معکوس جواب داد (Berthelemy, J, and Soderling, L 1999).

این قالب شک بر انگیز توسط مدارک به دست آمده از مطالعات پایه‌های در مورد میزان قابل توجهی از دنیای تجاری مورد تأیید قرار گرفت. به نظر لئونتیف درک معما با توجه به تعبیر خاصی که از واژه سرمایه می توان داشت، میسر میشود. در این مورد، گفته شد که نیروی انسانی ماهر و آموزش دیده که در صنایع صادراتی آمریکا مورد استفاده قرار گرفته در واقع نوعی سرمایه بشمار می آید. زیرا روی نیروی انسانی مورد نظر آنقدر سرمایه گذاری انجام شده که آنرا ماهر ساخته است و در واقع این نیروی کار بعنوان سرمایه انسانی تلقی میشود. در اصل وی در پی همین استدلال بود که عنوان کرد مهارت و بازدهی نیروی کار در آمریکا بیش از بازدهی نیروی کار در کشورهای دیگر است. ادوارد لیمر^۳ در ۱۹۸۰ نشان داد که استفاده از معیار هکچر-اولین در بررسی نسبت سرمایه به نیروی

^۱ The Leontief Paradox

^۲ Heckscher-Ohlin

^۳ Edward Leamer

سیر تاریخی تجارت بین الملل از کلاسیک تا مدرن

کار، برای کالاهای صادراتی و وارداتی مناسب نبوده و این نسبت با افزایش درجه توسعه یافتگی کشورها، در مورد کالاهای صادراتی، بیشتر از کالاهای وارداتی و مصرفی داخل کشورها میباشد. بنابراین تولید کالاهایی با درون داشته‌های ابداع و نوآوری^۱ که حاصل عواملی مانند سرمایه گذاری روی نیروی کار میباشد باعث کم رنگ شدن درجه اهمیت دسترسی به عوامل فراوان (در ایجاد مزیت نسبی^۲ ایجاد کننده تجارت) میگردد. از اینرو نتیجه گیری لئونتیف در مورد تجارت میان کشورهای صنعتی نسبت به پیش بینی تئوری هکچر-اولین در مورد بیشتر اقتصادهای مکمل مانند کشورهای در حال توسعه قوت گرفت. در کشورهای در حال توسعه جریان اصلی تجارت بر مبنای فرضهای محدود کننده‌های انجام میگردد که در آن مبادلات تجاری، مبتنی بر تفاوت‌های نسبی هزینه های تولیدی در میان کشورها است. در این کشورها رقابت تجاری به منزله یک تعادل بدون زمان و در مقیاس ملی مطرح می شود، که در آن تأسیسات و ظرفیتهای تولیدی از پیش موجود میباشد و قیمت به منزله یک داده تلقی میشود. عامل ایجاد تحرک تجاری در این شرایط برونزایی از سمت تولید و عرضه ثابت است که کاملاً بدون توجه به نیازهای تقاضا در سطح بین المللی ایجاد میگردد. در این شرایط تولید تنها در مقیاس ملی میتواند حرکت نماید. اما در کشورهای صنعتی برای آنکه بازار بتواند زمینه ساز جریان مدرن تجاری در مقیاس بین المللی شود باید بتواند یک ارتباط پسین و پیشین قوی با سایر بخشها ایجاد کند. ارتباطات پیشین شامل استراتژیهای مربوط به ایجاد عرضه، مانند تهیه مواد اولیه یا مواد خام و ... هستند و ارتباطات پسین شامل ایجاد عوامل تقاضا جهت استفاده و بهره‌گیری از تولید موجود (مانند استفاده از تولیدات بعنوان داده در محصولات پیشرفته‌تر)، میباشد. در این شرایط عرضه کنندگان از طریق تدابیر صرفه جویانه و حسابگرایانه هزینه‌هایشان را تنزل داده و به وسیله سرمایه گذاری - های نوآور سید کالاها (یعنی تنوع و مقدار آنها) را زیادتر کرده و تقاضا کنندگان نیز در مقابل خواسته هایشان را متعالی میسازند. جریان مدرن تئوری تجاری از قیمتهایی آغاز به کار میکند که خود از بین رفتنی و ناپایدار هستند. این قیمتهای متعادل طی فرایند انطباق پذیری تغییر کرده و کارکرد انگیزشی دارند. بر خلاف جریان اصلی

^۱ Engineering Talent

^۲ Comparative Advantage

تئوری تجاری در طی این فرایند توسعه عرضه و تقاضا متقابلاً بر مبنای گسترش توانایی انسان در خلاقیت شکل میگیرد. بنابراین رقابت یک فرایند راهبردی است که در آن عرضه کننده و تقاضا کننده در برابر هم قرار گرفته و به طور همسو قیمت‌ها و کیفیت کالاها را در مقیاس بین المللی تحت تأثیر قرار میدهند. در این صورت با تکامل خواسته‌ها و نیازها، قدرت تولیدی بازدهی نزولی از اثر میافتد و عرضه و تقاضا طی یک جریان خودافزا^۱ به صورت درونزا عمل مینمایند. مفهوم ارتباطات تولیدی در سطح فراکشوری با پیشبرد فعالیتهای مربوط به عرضه و تقاضا، در سایه نوآوری ایجاد میگردد. در میان کشورهای صنعتی رقابت به منزله یک فرایند است که در قید مکان و زمان بین بازارهای مبتنی بر نیازها و درون آنها جریان دارد. بنابراین موجودی عوامل یکسان در میان کشورهای صنعتی، عامل ایجاد جریان تجاری از نوع تجارت متقابل صنعتی میگردد. در اجرای مبادلات مدرن بازرگانی این نکته حائز اهمیت است که موجودی عوامل یکسان با اتکا به مهارت نیروی کار در میان کشورها اهمی جهت انتقال جریان تولید و تجارت از نوع متقابل صنعتی میباشد. این نوع تجارت نه بر اساس موجودی عوامل متفاوت و نه بر اساس ساختار بازار رقابت کامل (که به وسیله مدل‌های جریانات اصلی مسلم فرض می شود) است. افزایش اهمیت شرکتهای چند ملیتی با هدف یکپارچگی تجارت در سطح فراملی تأییدی بر این سیاست است. لاک وود^۲ در سال ۱۹۵۴ از تجارت بعنوان بزرگراه فراگیری^۳ نام برد. اثرات آموزشی تجارت خارجی در معرفی تکنیکهای تولیدی و نیازهای جدید مورد تأیید قرار گرفته است. اقتصاددانان دهه ۱۹۷۰ نیز ضمن تحلیل منافع تأثیرات آموزشی درگیر در رقابت خارجی، از تجارت به عنوان عمدهترین وسیله تحرک دانش فنی در سطح بین المللی یاد کردند (Andrea, Maneschi 2000).

روی آوردن به تئوری تجاری جدید در واقع گریزی است از محدودیتهایی که تئوری هکچر-اولین برای توضیح تجارت در سطح بین المللی ایجاد کرده است. اولین حرکت تئوری جدید تجاری فاصله گرفتن از فرض کلیدی تئوری هکچر-اولین بود که در آن سلیقه و تکنیک تولیدی کالاها در تمامی کشورها یکسان در نظر گرفته

^۱ Self-feeding

^۲ Lockwood

^۳ Highway of Learning

سیر تاریخی تجارت بین الملل از کلاسیک تا مدرن

شده بود. در این نظریه تولید با ظرفیت تغییر ناپذیر، تحت الشعاع قانون بازدهی نزولی قرار میگیرد. اما تجارت مدرن الزاماً از فروض فوق تبعیت نمیکند. تولید در یک تجارت پیشرفته در حال حاضر سیکلی بنام سیکل تولیدی را طی میکند. در سیکل تولیدی برای هر محصول سه مرحله در نظر گرفته شده است، مرحله نخست، مرحله نوپایی محصول جدید است؛ که در آن کشور ابداع کننده، در تامین سلیقه های مصرف کنندگان خارجی، یک انحصار موقت در بازار کالا را در اختیار دارد. در مرحله دوم روند تولیدی محصول تولید شده توسط کشورهای دیگر تقلید شده و تعداد تولیدکنندگان افزایش می یابد. مرحله آخر، مرحله ای است که در آن محصول جدید به سطح بلوغ میرسد. بنابراین انحصار موقت از کشور ابداع کننده گرفته میشود. در این شرایط اگر کشور ابداع کننده یکبار دیگر موفق به ابداع گردد، سیکل تولیدی^۱ دوباره تکرار خواهد شد. در غیر این صورت کشور ابداع کننده که در آغاز صادرکننده محصول جدید بوده اکنون به واردکننده صرف آن محصول تبدیل خواهد شد و یک گسترش موقت صنعت را در محدوده ملی شاهد خواهد بود. یعنی تقاضای نسبی برای کالای نهایی کشوری که در تحقیق و توسعه، مزیت نسبی دارد بیشتر است؛ بنابراین تقاضا برای منابع آن کشور بیشتر می شود. تحت این شرایط بخش کالای واسطه‌های و بخش فعالیتهای تحقیق و توسعه در این کشور کوچک میشود. بنابراین در صورتی کشور می تواند وارد سیکل تولیدی شود که روند تولید را در سطح فراهشوری و خارج از محدوده ملی گسترش دهد (Zhang, Slink 2003).

اولین خصوصیت بارز از تئوری تجاری جدید زمانی مطرح شد که گروگمن^۲ در سال ۱۹۷۹، لنکستر^۳ در سال ۱۹۸۰ و دیکسیت^۴ و نورمن در سال ۱۹۸۰ مدلهایی از تجارت را که در آنها درجه استفاده کارا از ترکیب عوامل تولید در تولید تحت عنوان بازدهی افزایشی به مقیاس را ارائه کردند. با این خصوصیت کشورها بعد از تخصص در تولید و تجارت از پدیده صرفه های ناشی از مقیاس تولید برخوردار میشوند. طی این شرایط هزینه های تولیدی، دیگر انعکاس مستقیمی از قیمت نخواهد بود؛ بلکه کاهش در متوسط هزینه تولیدی کالا با افزایش مقیاس تولید به

^۱ Product Cycle

^۲ Paul Krugman

^۳ Kelvin Lancaster

^۴ Avinash Dixit

وقوع میپوبندد. توجیه منافع حاصل از تجارت بر اساس فرض بازدهی ثابت به مقیاس با فراهم کردن شرایط رقابت کامل، در برخورداری از فراوانی عوامل تولید و ترجیحات مصرف کنندگان متفاوت میباشد. اما در حالت وجود صرفه‌های مقیاس، منافع حاصل از تجارت میتواند حتی وقتی دو طرف تجاری در موارد یاد شده با یکدیگر یکسان هستند نیز ظاهر شود. مارشال اولین فردی بود که بروندهی اقتصادی را روی تجارت میان کشورها بررسی کرد. بدین ترتیب که استاندارد کردن فرایند تولیدی باعث بروز مقیاس اقتصادی و سرریز شدن تکنولوژی^۱ میشود. به صورتی که عوامل تولید در آن کشورها با کارایی بالایی عمل کرده و باعث به وجود آمدن شکاف تکنولوژیکی می گردد و بنابراین شکاف تکنولوژی، تولید و مصرف کالاها را بر هم منطبق کرده و منجر به ارتقاء کیفیت کالاها برای تحرک در سطح بین المللی میشود (Bensel, T. and B. Elmslie, 1992).

یک شاخه از تئوری تجاری جدید برگرفته شده از مباحث شکست بازار است. شکست بازار عمدتاً به علت برون - دهیهای ناشی از مقیاسهای اقتصادی، رقابت ناقص و یا برونریزیهای ناشی از پیشرفت تکنولوژی در روند تولید ایجاد میگردد. البته ادبیات تجاری مدرن بسیار غنیتر از آنکه بتوان به تمامی مفاهیم آن در قالب یک نوشتار پرداخت، اما اشاره به این نکته ضروری است که تمام مدلهای تئوریک مدرن در زمینه تجارت بر اساس فرض بازدهیهای افزایشی و رقابت انحصاری طراحی شدهاند.

پیشینه جریان جدید تئوری تجاری

سیاست کلاسیک آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶، پیش زمینه تئوری کلاسیک تجارت بین الملل را تبیین نمود. مطابق این تئوری، هر کشور در تولید کالایی از مزیت مطلق^۲ نسبت به کشور دیگر بهره‌مند است. از اینرو کشور فوق در تولید کالایی که در آن از بهره‌وری بالاتری برخوردار است تخصص یافته و مازاد مصرف خود را صادر و در مقابل کالایی را وارد کند که در آن از کارایی کمتری برخوردار است. در اینصورت رفاه هر جامعه طبق اصول مبتنی بر تئوری مزیت مطلق قابل اندازه‌گیری می‌باشد. طبق نظریه مزیت مطلق، هر کشور باید تولید کننده کالایی باشد

^۱ Technology Spillovers

^۲ Absolute Advantage

سیر تاریخی تجارت بین الملل از کلاسیک تا مدرن

که در آن، تنها عامل تولید یعنی نیروی کار نسبت به کشور دیگر به طور مطلق از کارآیی بیشتری برخوردار است. اما این تئوری به دلیل آنکه نتوانست بهره‌گیری کشورها از تجارت را هنگامی که کشوری در تولید هر دو کالا (نسبت به کشور دیگر) مزیت مطلق دارد، توضیح دهد فراگیر نبود (Bliss, C, 1992).

بعد از آدام اسمیت، دیوید ریکاردو^۱ در سال ۱۸۱۷ تفاوت در بهره‌وری نسبی نیروی کار را عامل تجارت مزیت دار متقابل میان دو کشور معرفی کرد. تئوری ریکاردینی، همانند تئوری مزیت مطلق بر مبنای ارزش کار استوار است. بر این اساس، ارزش هر کالا به طور مستقیم به مقدار کار یا زمان لازم برای تولید بستگی دارد. فرض کلیدی در تعیین الگوی تجاری فوق این است که نیروی کار همگن، تنها عامل تولیدی هر کشور بوده و هزینه‌های نسبی نیروی کار در کشورها متفاوت می‌باشد. بر این اساس، حتی اگر کشوری در تولید هر دو کالا نسبت به کشور دیگر دارای بی‌فایده‌گی مطلق باشد، در تولید کالائی که از بی‌فایده‌گی مطلق کمتری برخوردار است، دارای مزیت نسبی خواهد بود. در این تئوری، علت تفاوت در بهره‌وری نسبی نیروی کار مشخص نشد. این امر نقطه‌اتکای اصلی تئوری تجارت برای یک قرن بود. اصول اولیه تجارت با اتکا به فروض انعطاف پذیرتر، از جمله وابستگی تولید به دو عامل نیروی کار و سرمایه توسط هکچر در سال ۱۹۱۹ و سپس توسط شاگرد وی اولین در سال ۱۹۳۳ گسترش داده شد. آنها تفاوت در فراوانی نسبی عوامل تولید و شدت کاربردشان در تولید دو کالا را عامل ایجاد اختلاف در قیمت‌های نسبی و متعاقباً ملاک اصلی تعیین‌کننده مزیت نسبی دانستند. اما نحوه بهره‌برداری از مزیت نسبی بر حسب هزینه تولید (سبک ریکاردو) یا موجودی عوامل تولید^۲ (سبک هکچر-اولین) مانع از توجیه دلیل تجارت بین الملل به سبک مدرن امروزی است. این نحوه برخورد با پدیده جریان تجاری، به علت نادیده گرفتن پدیده مقیاس اقتصادی^۳ در تئوری مزیت نسبی و تئوری موجودی عوامل تولید، جریان دینامیک تجاری با ابزار و روشهای ایستا ارزیابی می‌شود. اما با این وجود آدام اسمیت با معرفی تئوری مزیت مطلق، مبنایی را جهت درک تجارت امروزی بعنوان آلترناتیو جریان تجاری دینامیک فراهم آورد (Dean, J, 2003).

^۱ Ricardo

^۲ Factor endowments

^۳ Economic of Scale

طبق نظر اسمیت تقسیم کار شرط لازم برای افزایش میزان بهره وری نیروی انسانی است. تقسیم کار در بهترین شرایط موجب افزایش مهارت هر کارگر و ابداع در تکنولوژی تولید شده و در نهایت خود منجر به تخصص گرایی در استفاده از نیروی کار می گردد. طبق گفته اسمیت تقسیم کار بر اساس تخصص ها باعث گسترش ابعاد بازار برای تولیدات می شود که این فرایند با داشتن ماهیت خود افزا دائماً در حال بازآفرینی است. تجزیه و تحلیل اسمیت بدین علت ماهیت پویا به خود گرفت که بازار پذیری تولیدات را در سطح بین المللی را منوط به گسترش مقیاسهای اقتصادی در حد بین المللی و درونزایی مزیت نسبی میان کشورها دانست. در جریان تئوری جدید تجاری نیز استاندارد کردن فرآیند تولید از طریق تمرکز روی بهره وری نیروی کار باعث ایجاد مقیاس اقتصادی می گردد. در این صورت برخلاف مدل ایستای تجارت، عرضه محصولات نه تنها از بعد کمی بلکه از لحاظ کیفی نیز رشد می یابند. اتکا روی همین اصل جریان تجاری کالاها را از محدوده ملی به حوزه بین المللی در حضور انحصارات گسترش می دهد.

اشتباه اقتصاددانان کلاسیک در تفکیک تقسیم کار از خلاقیت

اشتباه گرفتن قدرت خلاقیت و نوآوری با تقسیم کار به این تمایل اقتصاددانان کلاسیک بر می گردد، که کار را به منزله تنها عامل تولید مورد توجه قرار دادند. مثلاً آدام اسمیت عقیده دارد که اختراع تمام ماشین هایی که کار را اینقدر آسان و مدت آن را کوتاه می کند، در ابتدا آنچنان که به نظر می رسد مدیون تقسیم کار بوده است. البته این امر را اسمیت با قید ((آنچنان که به نظر می رسد)) به شکل بسیار محتاطانه بیان کرده است. اما در طی زمان صورتبندی موضوع، بسیار عام الشمول گردیده است. به نحوی که امروزه هم برای بسیاری از اقتصاددانان این مسئله امری است مسلم و پذیرفته شده که کالاهای جدید و شیوه های جدید تولید، منحصراً نتیجه تقسیم کار می باشد. در صورتی که هیچ چیز اشتباه آمیزتر از این ادعا نیست. در واقع یک شیوه تولیدی جدید حاصل یک اندیشه خلاق می باشد. این یک واقعیت اقتصادی است که بدون سرمایه گذاری های نوآور روی کیفیت سرمایه انسانی هیچ گونه تولید کارآمدی صورت نمی گیرد.

گسترش جریان جدید تئوری تجارت با ارزیابی تئوری جریان اصلی

تکامل جریان تجارت از سطح ملی به سطح بین المللی اساساً به پدیده تکامل تدریجی سیستم تجاری ملی اطلاق می شود، که نوآوری و ابداع به عنوان مهم ترین عنصر گسترش برای آن تلقی می گردد. در جریان اصلی تئوری تجارت، جریان تجارت از فرایند تولیدی یک گروه تولیدی حاصل می گردد که مرکز ثقل این جریان روی بکارگیری مکمل گونه اجزای گروه تولید قرار گرفته است. در واقع یک چنین تحرک تجاری در نتیجه جانشینی بکارگیری انواع مختلف گروههای تولیدی به وجود نیامده یعنی تولید حاصل تغییرات درونی بخش ملی نبوده بلکه نتیجه عملکرد تکنولوژی و سرمایه موجود یا وارداتی می باشد. بنابراین تحرک به وجود آمده در این نوع تجارت توانایی ارتقاء در مقیاس بین المللی را ندارد. سازماندهی درونزای عوامل تولید به طریقه جانشینی بکارگیری گروههای مختلف تولیدی، یک ماهیت پیوسته ای را در گسترش مقیاس تجاری می دهد. گسترش مقیاس تجارت طبق فاکتورهای کیفی و پویا، موجب انطباق رقابتی و کیفی عوامل تولید شده و به طور مستمر تعادل جدید را جانشین وضعیت تعادل قدیمی می کند.

با وجود آنکه بنیانگذار مکتب کلاسیک تجارت آدام اسمیت بود، اما دیوید ریکاردو نظریه های این مکتب را در سال ۱۸۱۷ یک مرحله پیشرفته تر کرد. اسمیت عامل کار را یگانه معیار تغییر ناپذیر مبادله می دانست، لیکن ریکاردو با این امر مخالف بوده و معتقد بود که ارزش کار همانند ارزش قابل مبادله هر کالای دیگر تعیین می شود. پس هیچ کالایی وجود ندارد که معیار تغییر ناپذیر ارزش باشد. از نظر ریکاردو نیروی کاری که در تولید هر کالا صرف می شود یکسان نبوده و کالاهای گوناگون به وسیله مقادیر متفاوت و کیفیت های مختلف نیروی انسانی تولید می شوند. بنابراین هر گاه نیروی کار متراکم در یک کالا به طریقی از کیفیت بهتری برخوردار بوده و دستمزد بیشتری را نسبت به نیروی کار به کار گرفته شده در تولید کالای دیگر ایجاد نماید، نتیجه حاصل از آن دقیقاً نظیر حالتی خواهد بود که در تولید آن کالا مقدار بیشتری از نیروی کار مورد استفاده قرار گرفته است. بنابراین مانند آنچه

که اسمیت گفته است، در این حالت افزایش مقدار نیروی کار صرف شده در تولید کالا، ارزش مبادله را تحت تأثیر قرار می دهد (Hummels, David and Rapoport, Dana 1998).

تئوری تجاری کلاسیک ریکاردو عامل بروز مزیت نسبی تجاری میان کشورها را تفاوت نسبی کار متراکم شده در تولیدات می دانست. لذا با توجه به اینکه در مدل ریکاردینی تجارت، تولید هر کالا با یک ضریب تکنیکی ثابت از تنها عامل تولید (نیروی کار) حاصل می شود و کارایی موجود در تولیدات (بر حسب هزینه تولید یا هزینه عوامل تولید) تنها عامل رقابت تجاری می باشد؛ پس ریکاردو مزیت نسبی را مسلم فرض کرده و قادر به توضیح آن نبوده است. اقتصاددانان کلاسیک عموماً در هنگام طرح مسئله تجارت بین المللی به موضوع تحرک عوامل تولید در سطح کشورها و انتقال عوامل تولیدی از کشوری به کشور دیگر توجه کافی مبذول نداشتند. بعنوان مثال در مدل ریکاردینی فرض شده بود که عامل تولید (نیروی کار با درجه مهارت گوناگون) تنها قابلیت حرکت در داخل کشورها را داشته و امکان انتقال و حرکت را در میان کشورهای ندارد. پس او سایر اقتصاددانان کلاسیک بعد از او نتوانستند رابطه میان تجارت کالا و تحرک عوامل تولید را تبیین کنند. این رابطه تا زمان پیدایش نظریات هکچر-اولین بطور واضح تشریح نگردید.

اولین در سال ۱۹۳۳ و هکچر در سال ۱۹۴۹، تئوری مزیت نسبی ریکاردو را مورد تصحیح قرار دادند و تقاضا برای کالاها را ناشی از تفاوت در موجودی عوامل میان کشورها دانستند. آنها خاطر نشان کردند که تئوری مزیت نسبی بر مبنای تفاوت در قیمت های نسبی کالاها استوار است، بنابراین شدت تفاوت در موجودی عوامل تولید باعث شکل گیری جریان تجارت می شود. البته لازم به ذکر است که تفاوت های موجودی عوامل در این تئوری در برگیرنده تنها تفاوت های کمی عوامل تولید کار و سرمایه می باشد و این در حالی است که تفاوت های کیفی میان عوامل تولید (که در تئوری جریان جدید تجاری به کیفیت نیروی کار اشاره شده است) علت اصلی تحرک بین المللی عوامل تولید و ایجاد جریان تجاری در مقیاس بین المللی است. این نظریه پیشنهاد می کند که شالوده مبادلات بین المللی، روی خصوصیات مقایسه ای موجود در عوامل تولید استوار است. بنابراین تفاوت در قیمت های نسبی عوامل تولید به منزله توضیح مبادله بین المللی تلقی شده است. فرض کلیدی تئوری هکچر - اولین این است که تکنیک

سیر تاریخی تجارت بین الملل از کلاسیک تا مدرن

تولیدی یک کالا در تمامی کشورها یکسان است. نظریه پایه ای تجارت بین المللی بر اساس تحرک بین المللی کالاهای تجاری و تحرک ناپذیری عوامل میان کشورها توضیح داده می شود. بدین صورت منطق نظریه تجارت بین المللی بر پایه ریکادینی و شاخه هکچر-اولین آن به عنوان ابزاری جهت پژوهش تاریخی در الگوهای کاربردی تجارت بین الملل چندان کارساز نبوده است (Kenen, Peter B, 1989).

مدل تجاری استاپر-سامئلسون^۱، راهبردی عملی برای عمومیت بخشیدن به مدل هکچر-اولین ایجاد کرد. در این مدل از تجارت بین المللی به عنوان عامل ایجاد کارآیی قابل انتقال به واسطه تحرک عوامل تولید در سطح بین المللی یاد شده است. طبق این مدل تفاوت در قیمت‌های نسبی پاداشی برای عوامل تولید ایجاد کرده و به طرق مختلف حرکت عوامل تولید را تا آنجایی تشویق می کند که با از میان برداشتن تفاوت در دریافتی عوامل تولید بازدهی آنها یکسان می کند. توسعه این مدل توسط اقتصاددانان امکان پر مایه کردن جریان اصلی تئوری تجاری را با وارد کردن موجودی عوامل سیال پذیر مانند سرمایه انسانی^۲ به وجود آورده است. انجام تجارت میان کشورها بر مبنای مزیت نسبی فعالیتهای تحقیق و توسعه (R&D) و وقوع بازدهی های افزایشی ناشی از فعالیت های آموزش در حین کار^۳ منافع حاصل از تخصص گرایی را در جریان جدید تئوری تجارت به اثبات رساند.

منافع حاصل از تجارت به سبک جدید با توجه به رویکرد تاریخی آن

در الگوی جدید تجاری، گسترش بازار در مقیاس بین المللی در سایه بهبود فرایند تولید حاصل می شود و تولیدات در صورتی می توانند مسیری را در مقیاس بین المللی طی کنند که از ابداعات و اصلاحات در شیوه تولید حاصل شده باشند. این عمل، نوعی ساختارشکنی و بدعت جدید را در گسترش مراحل تولید ایجاد کرده و نیروی کار را با شیوه های فکری و عملی متفاوت روبرو می کند. وجود دائمی چنین تکاملی یکی از منابع اصلی تحرک کالاها در مقیاس بین المللی می باشد (Frederico, G. Jayme, Jr, 2001).

^۱ Stolper-Samuelson

^۲ Human Capital

^۳ Learning by doing

امروزه در کاربرد واژه کلاسیک تجارت به عقاید آدام اسمیت اشاره می شود، نه دیوید ریکاردو؛ و این نشانگر تفاوت میان واقع گرایی سبک آدام اسمیت در مقابل سبک دیوید ریکاردو است. همانگونه که از مطالعات بر می آید، منافع به دست آمده از تجارت در مدل ریکاردو حاصل تخصیص مجدد منابع معین است. در حالی که در مدل آدام اسمیت تجارت روزنه ای برای پویایی نیروی کار و منابع طبیعی مازادی می شود، که قبل از شروع تجارت وجود داشته اند. رویکرد روزنه ای برای مازاد¹ آدام اسمیت، پیشبرد ماهرانه ای در تئوری تجارتی است. چون توسعه صادرات ضرورتاً به ازاء هزینه واردات انجام نمی شود و به این ترتیب منافع حاصل از تجارت بسیار بیشتر از مدل ریکاردو خواهد بود.

در این مدل هنگامی که تولید بخش خاصی مازاد بر تقاضای کشور شد آنرا باید به خارج فرستاد تا با کالاهای مورد تقاضا در داخل مبادله شود. بدون این صادرات، بخشی از نیروی مولد کشور، از گردونه تولید خارج شده (بازار پذیری نیروی کار از بین می رود) و ارزش تولید سالانه کاهش می یابد. زیرا تنها از طریق چنین سیاستی است که مازاد مزبور، می تواند به اندازه کافی هزینه های نیروی کار و تولید را جبران کند. طبق ادعای اسمیت کلیه مناطقی که میان آنها تجارت خارجی جریان دارد، از این کار دو نفع مشخص می برند: اولاً با این کار قسمتی از مازاد تولید کار و سرمایه که برای آنها تقاضایی وجود ندارد، به خارج رفته و به شکل کالایی که برای آن تقاضا وجود دارد باز می گردد. دیگر این که تجارت خارجی از طریق مبادله کالاهای مازاد بر نیاز با کالاهای دیگری که می تواند بخشی از خواسته های جامعه را برآورده سازد، رضایتمندی افراد جامعه را افزایش می دهد. بدین ترتیب این مازادها ارزشمند بوده و یک شکل خود افزا به خود می گیرند. بدین ترتیب محدودیت بازار داخلی مانع تقسیم کار در شاخه خاصی از حرفه یا صنعت از تکامل آن تا عالی ترین صورت نمی شود. گشودن بازاری وسیع تر بر روی تولید کاری است که کشورها را تشویق به افزایش نیروهای مولد و حداکثر نمودن تولید سالانه و به تبع آن افزایش درآمد و ثروت واقعی جامعه می نماید.

¹ Vent-for-Surplus theory

نظریه روزنه ای برای مازاد اسمیت با تجزیه و تحلیل ریکاردو متفاوت است. نظریه مزیت نسبی ریکاردو فرض می کند که منابع یک جامعه معین است و از شروع تجارت، کشور مذکور با مجموعه جدیدی از قیمت‌های نسبی در بازار جهانی موجه شده است و منابع موجود را به گونه ای کارتر بین افزایش تولید صادراتی و کاهش مصرف تخصیص مجدد می کند. برعکس طبق نظریه آدام اسمیت، تنها کشوری می تواند وارد تجارت شود که ظرفیت مازاد تولید آن بیش از نیاز مصرف داخلی باشد. بنابراین وظیفه تجارت بین المللی تخصیص مجدد منابع موجود نیست، بلکه ایجاد تقاضای موثر برای ستاده های حاصل از منابع مازادی است که در فقدان شرایط برای تجارت مورد استفاده قرار می گرفت. از اینرو محصول صادراتی را می توان بدون ایجاد هزینه واقعی، می توان به فرایندی برای تأمین مخارج واردات و گسترش فعالیت داخلی مبدل کرد. بنابراین اسمیت از تجارت به عنوان نیروی پویا و مبتنی بر صرفه های ناشی از مقیاس یاد کرده است. توجیهات منافع تجارت بر اساس فرض بازدهی ثابت به مقیاس دلالت بر آن دارد که وقتی شرایط رقابتی حاکم است، منافع تجارت فقط زمانی رخ می دهد که طرف های تجاری به طور بنیادین در برخورداری از فراوانی عوامل تولید، متفاوت باشند. اما در حالت وجود صرفه های مقیاس، منافع تجارت می تواند حتی وقتی که دو طرف تجاری در این خصوص با هم یکسان هستند ظاهر شود. با توجه به این که تنها حاصل استفاده از سرمایه انسانی می تواند تابع تولید را با بازدهی فزاینده مواجه می کند، صرفه به مقیاس های ایجاد شده تنها در سایه سرریز شدن نوآوری و ابتکار این سرمایه می تواند جنبه بیرونی پیدا کند. در نظریه های تجاری امروزی بهبود در طراحی و کیفیت کالای، هزینه تحقیق و توسعه را برای تمامی توسعه دهندگان بعدی کالا کاهش می دهند. بدین ترتیب طراح کالای جدید یک منفعت دو جانبه ای را به دست می آورد. یکی طرح کلی قابل تصاحبی که می تواند، منشاء کسب رانت انحصاری در آینده باشد و یکی هم کمک به گسترش سرمایه انسانی که قابل تصاحب نیست و دانش می تواند به طور مساوی و به سرعت بین تمامی کارفرمایان جهان انتشار یابد؛ نظریه پردازان در زمینه تجارت مدرن همچنین فرض می کنند که بخشهای درگیر تولید در مقیاس بین المللی، نهاده های واسطه ای را عرضه می کند، که در ساخت کالاهای نهایی مصرفی مورد استفاده قرار می گیرد. بنابراین هر کشوری با تکنولوژی

موجود، یک کالای متمایز تولید کرده و می تواند در هر دو بخش کالاهای نهایی و واسطه ای، پیوند پسین و پیشین با مقیاس جهانی تجارت برقرار کند (Bhagwati J.N,1971).

چارچوب تئوریک آثار انباشت سرمایه انسانی روی تولید

چارچوب تئوریک مدل های رشد درونزای تولید که حاصل انباشت سرمایه انسانی^۱ است، توسط لوکاس در سال ۱۹۸۸ مورد بحث قرار گرفت. یکی از خصوصیات مدل وی دوگانگی نقش نیروی کار با تفکیک آثار خارجی و داخلی آن می باشد. نقش داخلی مربوط می شود به اثر منحصر به فرد سرمایه انسانی روی کارایی خود فرد، در حالی که نقش بیرونی آن به عنوان نیروی انسانی افزایش کارایی سایر عوامل تولید را شامل می گردد. فرم ساختاری مدل فوق شامل اجزای زیر میگردد: L_t تعداد نیروی انسانی، q_t معیار متوسط کیفیت نیروی انسانی و u کسری از ساعات کاری است که افراد روی تولید کالاها صرف می کنند. از اینرو $uq_t L_t$ کل کارایی نیروی کار در محصول تولیدی Y_t می باشد:

$$Y_t = A_t K_t^b (uq_t L_t)^{1-b} q_a^\gamma$$

در مدل لوکاس Y_t وابسته است به ذخیره سرمایه فیزیکی، K_t ، کارایی نیروی کار $uq_t L_t$ ، و متوسط سطح مهارت سرمایه انسانی (کارگران)، q_a .

در این معادله، عبارت q_a^γ نشانگر برون دهی حاصل از متوسط سرمایه انسانی (AHC)^۲ بوده و A_t ضریب تکنولوژی بوده که ثابت فرض می شود.

^۱ Average Human

^۲ Average Human Capital

سیر تاریخی تجارت بین الملل از کلاسیک تا مدرن

در حالت تعادل فرض شده است که تمامی کارگران دارای سطوح مهارتی مشابهی هستند ($q_t = q_a$) پس آثار

بیرونی و درونی سرمایه‌ انسانی یکسان می باشد. بنابراین مدل لوکاس به فرم زیر می باشد:

$$Y_t = A_t K_t^b (uL_t)^{1+\gamma-b}$$

در مدل لوکاس افزایش در بازدهی به مقیاس در پی بروندهی حاصل از متوسط سرمایه‌ انسانی، ایجاد می شود.

از تابع بالا مشخص می گردد که بازدهی به مقیاس فزاینده به فرم زیر حاصل می گردد:

$$(2+\gamma-b) > (2-b) > 1$$

برای سادگی لوکاس فرض کرد که کارگران کسری (u) از ساعات کاری را به تولید کالا و باقی مانده ساعت

کاری را ($1-u$) به انباشت سرمایه‌ انسانی اختصاص می دهند؛ بنابراین داریم:

$$u_i \delta_i = \Delta q_i / q_i$$

در معادله بالا ضریب مثبت δ_i نشان دهنده میزان مهارت (برحسب مقدار کمی و کیفی نیروی انسانی) کارگران

در بخش 1 می باشد. چنین برخورد در مورد نحوه قرار گرفتن مهارت در بخشهای تولیدی، کالاهایی (با تکنولوژی

بالا تولید) را با توان صادراتی بالا را بوجود می آورد. رشد کارایی در تولید فاکتور کلیدی در تعیین رشد صنایع بوده

و خود بازتابی از پیشرفت تکنیک تولیدی است. مدل لوکاس کاربرد بسیار مفیدی در انتقال الگوی تجاری کشورهای

در حال توسعه از حالت سنتی (سرمایه انسانی در تولیدات این کشورها نادیده گرفته می شود و تولیدات به واسطه

رشد کمی نیروی کار حاصل می گردد) به مدرن دارد. تحت شرایط آزاد سازی تجاری در کشورهای در حال توسعه،

تکنولوژی مدرن از طریق یا واردات یا سرمایه گذاری خارجی در بخشهای صنعتی وارد کشور شده و سطح مهارت

کارگران را به صورت درونی و بیرونی افزایش می دهد. (Dilip Dutta, and Nasiruddin Ahmed,)

(2006).

نقش دانش و سرمایه انسانی در شکل گیری مقیاس تجاری

مبداء تمامی کارهای انجام شده در خصوص آثار درونزایی نوآوریها و ابداعات^۱ روی مقیاس بین المللی تجارت از کارهای گروسمن و هلپمن در سال ۱۹۹۱ و رومر در سال ۱۹۹۱ گرفته شده است. مدلی را که گروسمن و هلپمن (۱۹۹۱) روی آن کار کردند، تمامی معادلات آن برای یک کشور کوچک در نظر گرفته شده است. در این فرم ساده به این علت، یک اقتصاد کوچک در نظر گرفته شده که نمی تواند، اقتصاد جهانی را تحت تأثیر قرار دهد. در تابع تولید گروسمن و هلپمن، عوامل تولید شامل نیروی کار ((غیر ماهر)) و ((سرمایه انسانی))، که به صورت ثابت و غیر قابل انعطاف عرضه می شوند. تابع تولید برای کالاهای مشخص شده، که در آنها شدت تمایل به استفاده از عوامل تولیدی اولیه، برابر با شدت تمایل به استفاده از کالاهای واسطه ای می باشد. در این مدل رشد بواسطه نوآوری های درونزا در کالاهای واسطه ای، و از طریق فعالیتهای تحقیق و توسعه (R&D) صورت می گیرد. دو مدل آلترناتیو از نوآوری ها در تولید کالاها شامل:

۱- نوآوری های درونزایی که تنوع کالاهای واسطه ای را افزایش می دهند.

۲- نوآوری های درونزایی که کیفیت تعداد ثابتی از کالاهای واسطه ای را افزایش می دهند.

فعالیتهای تحقیق و توسعه، لازمه کارایی عوامل تولیدی مانند سرمایه انسانی می باشد. اما برای نیروی کار غیر ماهر وجود چنین عاملی ضرورتی ندارد. برای ایجاد نوآوری در یک تولید جدید، در هر واحد زمان یا برای دست یافتن به یک توسعه کیفی استاندارد در تولید کالاها، فرض شده که یک تعداد ثابت از واحدهای سرمایه انسانی مورد نیاز می باشند. هلپمن و گروسمن با یک مدل مشخص اثر تجارت بین المللی را روی رشد اقتصادی یک کشور کوچک تحلیل کردند. آنها ابتدا فرض کردند، که هیچ گونه تجارتي در کالاهای واسطه ای وجود ندارد. بنابراین کشور کوچک تمام پیشرفت تکنولوژی خود را توسط فعالیتهای تحقیق و توسعه خود گسترش می دهد. در این صورت اثر تجارت روی رشد نامشخص است. همانگونه که در زیر توضیح داده شده است آنها تئوری معروف استاپر-ساملسون را در بررسی اثر تجارت بین المللی روی رشد، در این مدل به کار گرفتند. طبق این تئوری اگر کشور کوچک وارد کننده

^۱ Endogenous Innovation

کالاهایی با شدت بالای به کارگیری سرمایه انسانی، باشد، برای برقراری تعادل تجاری، قیمت نسبی این نوع از کالاها کاهش یافته و بنابراین بازدهی سرمایه انسانی را کاهش خواهد داد. در نتیجه تولیدات بخشی که کالاهای وارد شدنی را در بر می گیرد محدود می گردد. این امر منجر به عرضه مازاد نیروی انسانی شده و در نتیجه بازدهی نیروی انسانی را کاهش می دهد. به همین سبب بخش تحقیق و توسعه در مقابله با کاهش بازدهی نیروی انسانی گسترش یافته و منجر به رشد می گردد. این نتیجه درست برخلاف نتایج حاصل از بخش صادرات کالاهایی از این گونه می باشد. در این بخش وقتی کالاهای با شدت کاربرد سرمایه انسانی صادر می شوند، در این شرایط، بخش کالاهای قابل صدور گسترش می یابند. در سایه افزایش بازدهی سرمایه انسانی قیمت این کالاها گرانتر شده و تقاضا برای سرمایه انسانی بیشتر می گردد. از اینرو بخش مربوط به فعالیتهای تحقیق و توسعه در مواجه شدن با بازدهی بالای سرمایه انسانی، کاهش یافته و بدین گونه رشد و نوآوری به تاخیر می افتد (Helpman, E 1984).

اثر تجارت روی رشد به دو قسمت در مدل کشور کوچک گروسمن و هلپمن تفکیک می شود. اول تجارت بین المللی تحت تاثیر عوامل و عناصر توضیح دهنده بازارهای داخلی قرار گرفته و هزینه فعالیتهای تحقیق و توسعه و نوآوری های داخلی منجر به رشد یک کشور را، تحت تاثیر قرار می دهد. بدین ترتیب همانگونه که در بالا توضیح داده شد، اگر کشوری وارد کننده کالاهای با شدت بالای کاربرد سرمایه باشد، هزینه نوآوری ها کاهش می یابد و تجارت با تاثیر غیر مستقیم خود روی فعالیتهای تحقیق و توسعه رشد اقتصادی را افزایش می دهد. از سویی دیگر تجارت ممکن است مضر باشد برای رشد، اگر کشوری صادر کننده کالایی با شدت بالای سرمایه انسانی باشد. پس اثر تجارت روی رشد بستگی به نوع الگوی تجاری دارد. دوم تجارت ممکن است تسهیل کننده نقل و انتقالات بین المللی دانش، از منابع خارجی به داخل کشور باشد. این حرکت منجر به بروز منافی از کارایی بخش تحقیق و توسعه شده و نرخ رشد اقتصادی و نوآوری را و افزایش می دهد. بنابراین گام بعدی گروسمن و هلپمن در تحلیل های اقتصادی کشور کوچک، شامل جریانهایی از نوآوری است، که از طریق تجارت بین المللی وارد کشور می گردد. طبق نظر گروسمن و هلپمن، کشوری که در زمینه نوآوری ها با دنیای خارج مقابله به مثل می کند، می تواند به قسمت عمده ای از دانشی که قبلاً در انجمن تحقیقات جهانی به ثبت رسیده، دسترسی داشته باشد. برای تحلیل این جنبه از

ارتباط میان تجارت و رشد، این دو اقتصاددان روی آن نوع از مدل‌هایی که شامل کالاهای واسطه‌ای، با دارا بودن تفاوت‌های افقی یا سطحی، تمرکز یافتند. آنها فرض کردند که با افزایش تعداد معاملات بازرگانی میان عاملین خارجی و داخلی، توزیع خارجی به ذخیره داخلی دانش^۱ می‌افزاید. به عبارت دیگر تجارت در کالاهای قابل لمس امکان تجارت نامرئی در دانش را که یک کالای غیر قابل لمس می‌باشد، فراهم می‌نماید. این فرض در سه زمینه قابل توجیه است: اولاً، افزایش حجم مبادلات بین المللی، تعداد برخوردهای بین عوامل داخلی و خارجی تجارت را افزایش می‌دهد. چنین برخوردهایی ممکن است، مبادله دانش و اطلاعات را که افزایش دهد. ثانیاً، کالاهای وارداتی ممکن در برگیرنده تفاوت کیفیت یا تنوع کالاهای واسطه‌ای باشد که در داخل امکان دسترسی به آنها موجود نمی‌باشد. ثانیاً، وقتی که کالاهای داخلی صادر می‌شوند، عاملین خارجی ممکن است، پروسه تولید را از لحاظ کیفیت و تنوع افزایش دهند. بنابراین طبق نظر گروسمن و هلیمن، معقول است که فرض نماییم اثر سرریز دانش، بین دو کشور با حجم بالای تجارت دوجانبه بوجود می‌آید. به ویژه این که آنها فرض کردند که رشد ذخیره سرمایه داخلی، وابسته است به سطح تحقیق و توسعه داخلی و حجم بالای تجارت کشور، با دنیای خارج (Schiff, Aaron, 1999).

مسلم شد که آثار تجارت روی رشد، به سرریز بین المللی دانش، نسبت به سهم انباشته شده تحقیقات داخلی داخلی و دانش وابسته است. در این صورت هر گاه سرریزهای بین المللی در مقابل نسبت انباشته شده داخلی، به طور نسبی کم اهمیت تر باشد، اثر افزایشی تجارت روی رشد شرح داده می‌شود مانند آنچه در قسمت قبلی در مورد صادرات کالاهای سرمایه انسانی بر، گفته شد، که نهایتاً رشد اقتصادی کشور را محدود می‌نماید. در این صورت انتقال بین المللی دانش به داخل کشور صورت نخواهد گرفت. در مقابل اگر سرریزهای بین المللی دانش به طور نسبی، نسبت به تحقیقات داخلی مهم تر باشند، این امکان وجود دارد که نرخ نوآوری و رشد اقتصادی کشور نامحدود گردد. سرانجام اگر سرریز بین المللی دانش با اهمیت واردات تحقیقات داخلی برابر باشد، تحلیل‌های در خصوص اثرات تجارت روی رشد ((بسته به ترکیب برابر کیفیت و کمیت کالاهای واسطه‌ای داخل کشور و سطح

^۱ - ذخیره دانش داخلی که حاصل کار موثر است در بردارنده تعداد کالاهای واسطه‌ای متنوع بکار رفته در تولید یک کالا می‌باشد.

بین المللی)) یک مقداری پیچیده تر می شود. به هر حال این دو به این نتیجه رسیدند، که حرکت سیال گونه جریانات تکنولوژی بین المللی با ایجاد دلایل گرایش تجاری طریقی را برای پیشگویی مدلها ایجاد می نماید. برای مثال تعرفه وارداتی، حتی اگر فعالیتهای تحقیقی داخلی را تشویق کرده و تعداد کمیت و کیفیت عوامل واسطه ای را افزایش دهد می تواند، می تواند عامل کاهنده رفاه یک کشور محسوب گردد.

تجارت درون صنایع^۱

روفین در سال ۱۹۹۷ با طرح یک سری مفروضات ساده به بررسی ماهیت جریانات تجاری متقابل پرداخت . روفین دو کشور را در نظر می گیرد که د رهر کدام از آنها دو صنعت^۲ وجود دارد؛ در صنعت یک، از منابع $R1$ و در صنعت دو از منابع $R2$ استفاده می شود. میزان کل منابع در این دنیای دو کشوری برابر^۱ می باشد، که بین این دو صنعت تخصیص داده می شوند. در کشور داخلی برای تولید صنعت یک و دو منابع به شکل $R1=1-Z$ و $R2=Z$ و در کشور خارجی برای تولید صنعت یک و دو منابع به شکل $R1*=Z$ و $R2*=1-Z$ تخصیص داده می شود. چون منابع جهان برای تولید هر صنعت یک در نظر گرفته شده و هر کشور می تواند دارای درآمد یک باشد، فرض می شود که هر کشور برای تولید هر صنعت $1/2$ درآمدش را اختصاص می دهد. چون میزان Z از تولید صنعت یک در کشور خارجی و میزان $1-Z$ از تولید صنعت یک در کشور داخلی صورت می گیرد، بنابراین Z مقادیر مختلفی از کالای صنعت یک است که در هر دو کشور تولید می شود. حال اگر $Z=1/2$ باشد هر دو کشور داخلی و خارجی صادر کننده و وارد کننده کالای صنعت به میزان یکسانی هستند، یعنی با موجودی منابع یکسان دو کشور به طور همزمان در تجارت متقابل شرکت می کنند. تجارت با موجودی منابع یکسان در سایه تکنیک های تولیدی متفاوت امکان پذیر است. این نتایج برخلاف مفروضات و نتایج حاصل از تئوری تجاری هکچر-اولین بوده و نشانگر آن است که تمام حجم تجارت بین الملل در مورد کالای صنعت یک، میان دو کشور داخل و خارج به صورت

^۱ intra-industry trade

^۲ - به مجموع بنگاهایی که کالای مشابهی تولید می کنند در اصطلاح صنعت اطلاق می شود

جریانات تجاری متقابل یا دو جانبه می باشند. اگر سمت و سوی جریانات تجاری میان دو کشور را در مورد تولید صنعت به صورت زیر فرموله کنیم؛ خواهیم داشت:

$$T=(1/2)(1-Z)-1/2(Z)=1/2(1-2Z)$$

حال اگر $Z \neq 1/2$ باشد عدم توازن تجاری ما بین دو کشور نشانگر وجود تفاوت در موجودی عوامل تولید میان کشور خارجی و داخلی و نتیجتاً شکل گیری جریانات یک طرفه می باشد؛ در این صورت صنعت کالاهای واسطه ای متنوع در مقیاس ملی درون بنگاههای موجود در یک صنعت گردش می نماید. با نزدیک شدن Z به میزان $1/2$ موجودی عوامل تولید در هر دو کشور یکسان شده و تفاوت تکنولوژیکی باعث به وجود آمدن مزیت نسبی و جریانات تجاری متقابل خواهد شد و کالاهای واسطه ای با تنوع کیفیت در مقیاس بین المللی میان بنگاههای موجود در یک صنعت رقابت می نمایند (Ruffine, Roy, 1999).

گروسمن و هلپمن در سال ۱۹۹۱ ارتباط میان مقیاس بین المللی تجارت و تئوری تجاری جدید را در قالب مدل تجارت درون صنایع، تحلیل کردند. مدل گروسمن و هلپمن در خصوص تحرک ارزش افزوده های بین المللی، در الگوی تجاری در هر لحظه از زمان که توسط بنگاههای یک صنعت ایجاد می شوند به بحث پرداخته است. این الگوی تجاری حاصل تحرک ارزش افزوده تولیدات است که به سرمایه گذاری در تحقیق و توسعه وابسته است. در این مدل؛ تجارت حاصل مزیت نسبی پویا، در گردش بین المللی نوآوری می باشد. در این مدل گروسمن و هلپمن فرض کردند هر کشور تولید کننده دو نوع کالا می باشد؛ کالای سنتی و کالای مدرن. تکنولوژی تولید کالاهای سنتی در طول زمان ثابت بوده و این گونه کالاهای طی توابع با بازدهی به مقیاس ثابت تولید می گردند و تکنولوژی تولید برای این قبیل تولیدات میان کشورها مشترک می باشند. بنابراین بخش تحقیق و توسعه در هر دو کشور، از یک سطح مشترکی از دانش برخوردار می باشد. طبق فرض، دو نوع عامل تولید وجود دارد: نیروی کار غیر ماهر، سرمایه انسانی و دانش برای بخش تحقیق و توسعه بعنوان داده فرض می شود. تولیدات مدرن با درجه بالای تفاوت در تکنولوژی دارای توابعی با بازدهی به مقیاس فزاینده مواجه می باشند. در این مدل، اثر تجارت روی یک کشور به

درونزایی سرمایه انسانی در تولیدات وابسته است. آنها یافتند که نوع ارتباط بین موجودی عوامل تعیین کننده نوع الگوی تجاری می باشد.

آنها به این نتیجه رسیدند که الگوی تجاری مدرن با فراوانی نسبی سرمایه انسانی، در برگزیده فعالیت‌های تحقیق و توسعه بیشتری نسبت به الگوی تجاری کالاهای سنتی است. این پیش بینی از الگوی تخصص گرایی در جهان مطابق با تتوی های تجاری بر اساس موجودی نسبی عوامل بوده و در آن فراوانی نسبی در نوآوری تولید، ایجاد کننده مزیت نسبی پویا می باشد. دوم آنکه در مدل تجاری ایستا کشورها عموماً تخصص ناتمام پیدا می کنند، این در حالی است که در الگوی تجارت و تخصص گرایی پویا نقطه تعادلی به صورت منحصر به فرد تعیین می گردد و کشورها به طور کامل در تولید کالاها تخصص می یابند.

نقش ماهیت جریان تجاری در ایجاد رشد

درست است که نظریه های سنتی تجارت ماهیتاً نظریه ای ایستا است، ولی می توان آن را بسهولت تعمیم داد تا تغییر در توانایی های عوامل تولید و مقیاس های اقتصادی را شامل شود. این بدان معنا است که مزیت نسبی و الگوی تجاری یک کشور یکبار و برای همیشه تعیین نمی شود، بلکه وقتی شرایط تغییر می کند و یا پیش بینی می شود که تغییر کند، مجدداً باید آنرا تعیین نمود زیرا توسعه متضمن تغییر است، نه تطبیق با شرایط موجود. پیشرفت تکنولوژی با تغییر در فنون تولید باعث تغییر در تابع تولید می شود. افزایش در ظرفیت تولیدی یا از طریق افزایش عرضه عوامل تولید به صورت ایستا و یا از طریق ابداعات تکنولوژی به صورت پویا و یا هر دوی آنها صورت می گیرد. بالا بردن ظرفیت تولیدی از طریق ابداعات تکنولوژیکی و اثرات سرریز خارجی با ایجاد مقیاس اقتصادی خارجی از مشخصه های تولیدات تجارت مدرن می باشد (Kibritciolu, A, 2002).

لازم به ذکر است که اگر برون ریزی دانش کامل نباشد (تصور کنید یک کشور در حال توسعه ای را که نمی تواند از تمامی دانش و تکنولوژی وارداتی از کشورهای صنعتی استفاده بکند) باز بودن تجارت منجر به واگرایی در مسیر رشد خواهد بود و نوساناتی را موجب می شود. همانگونه که توسط گروسمن و هلیمن (۱۹۹۱) اذعان داشتند

نرخ رشد اقتصادی که حاصل آزاد سازی لحظه ای تجاری است، کاهش یافته و به سمت صفر میل می کند. و از جنبه رفاه اقتصادی چنین کشوری ممکن است حتی تحت تجارت آزاد در وضعیت بد تری قرار گیرد. اقتصاددانان در سال ۲۰۰۰ نشان دادند که تجارت بین الملل در صورتی که منجر به مختل شدن رقابت آزاد گردد؛ می تواند دلیلی بر از دست دادن رفاه و کاهش نرخ رشد اقتصادی کشور شود. آنها انباشتگی سرمایه انسانی را در هنگام غیر همسویی با علایم بازار، علت اصلی کاهش نرخ رشد اقتصادی معرفی کردند. اگر امتیاز نسبی کشورها در تولید کالاها با توجه به درجه کمیابی عوامل تولید میان کشورها صورت بگیرد، در این صورت مبادله بین المللی، مبتنی بر تفاوت‌های نسبی هزینه های تولیدی میان کشورها خواهد بود. اما طی این شرایط تولید در دراز مدت بدون توجه به مصرف گسترش می یابد. زیرا در حالت ثابت ماندن مصرف، تولید اضافی به فضای خالی و بازار بدون مشتری برخورد کرده و مقادیر اضافی بدون مصرف باقی می ماند. اگر پیوسته کالاهای یکسانی به شکل تکراری تجدید تولید شوند نیازها ثابت می مانند. جریان اصلی تئوری تجارت بر مبنای ظرفیت های تولیدی بدون تغییر بوده که در آن قیمت به منزله عامل تغییر ناپذیر تلقی می شدند. در حالی طی جریان جدید تئوری تجارت، تولید کنندگان از طریق تدابیر صرفه جویانه هزینه های خود را تنزل داده و از طریق سرمایه گذاری های نوآور، سبد مصرفی را از لحاظ تنوع و ترکیب زیاد می کنند. از اینرو مصرف کنندگان تقاضای خود را برای مصرف متعالی کرده و درازمدت، سطح توقع خود را از مصرف کالاها ارتقاء می دهند. در تجارت مدرن جریانات عرضه برای تولید و تقاضا برای مصرف کالاها فرایندی را در سطح فراکشوری طی کرده و در سطح بین المللی به تعادل می رسند. بر خلاف سطح ملی در سطح بین المللی، جریانات تجاری به طور متقابل قیمت‌ها و کیفیت را در محصولات تحت تأثیر قرار می دهند. این نوع قدرت تولیدی، قانون بازده نزولی را بی اثر می نماید. ادبیات تجارت میان نوآوری اولین نقطه شروع برای تئوری تجاری مدرن و امروزی بوده است که برای اولین بار توسط گوربل و لوید در سال ۱۹۷۵ مطرح گردید. تمرکز اصلی این رویکرد نوین روی اهمیت یکسان و همزمان تعیین کننده های جریانات و روی و خروجی تولیدات در مقیاس بین المللی کالاها می باشد. در این سیستم تجاری هر اندازه بازارهای خارجی مورد هدف بزرگتر باشد، مقدار و پیچیدگی فعالیت‌های مورد نیاز برای تحقیق و توسعه بیشتر بوده و نتیجه تولید برای هر ساعت کار افزایش می یابد. پس به

برکت توسعه قدرت بهروری و کاهش قیمت‌ها، بازارهای مصرفی جدید گسترش یافته و عرضه محصولات متنوع را تحریک می‌کنند. گسترش متقابل تولید و مصرف تجارت بر مبنای مقیاس بین المللی یک مقوله کیفی است که با فرمولها و معادلات ریاضی قابل فهم نمی‌باشد. رویکرد تجارتي که بر پایه توسعه متقابل تعیین کننده های تولید و مصرف باشد، طراحی و پیدایش کالاهایی است که تا به حال ناشناخته بودند. مطابق رفتار تجاری مدرن فعالیتهای خلاق، تجلیات منفرد و خودجوشی به شمار می‌آیند که دارای آثار اقتصادی درونزا و پایدار می‌باشند. برای آنکه بازار تولید در مقیاس ملی بتواند زمینه ساز تجارت در سطح بین المللی گردد، باید بتواند ارتباط پسین و پیشین متناسبی با مشخصه های مقیاس بین المللی برقرار کند. اگر مقیاس اقتصادی ایجاد کننده تجارت، حاصل بروندهی سرمایه انسانی در مقیاس بین المللی باشد؛ کالاهای تولید شده جزء مکمل گونه اجزای زنجیره تولید و مبادله میان کشورها بوده و طی فرایند تجاری به ارتباط سیال گونه و مبادله نوآوری ها پرداخته می‌شود. در چنین شرایطی صنایع تولیدی هر کشور از طریق اصلاح شیوه تولید؛ به دنبال یافتن عوامل ایجاد مزیت رقابتی است، که در اصطلاح امروزی به تولید در کلاس جهانی (wcm)¹ اشاره دارد. ایدئولوژی تولید در کلاس جهانی، متضمن دست یابی به مهارت جهانی است که طی آن سیستم تولیدی به طور غیر قابل پیش بینی در مقیاس جهانی پیشرفت می‌کند. ایجاد مهارت جهانی در تولید فرایند تولید با بهره گیری از تکنیک های طراحی مجدد و بهبود مستمر کیفیت محصولات را افزایش دهند. تجارت میان نوآوری، صنایع داخلی را در مقیاس ملی تحت حاکمیت معماری بازار جهانی قرار داده و بدین طریق کارایی سیستمهای زنجیره تولید را به نحوی افزایش می‌دهد که به طور اتوماتیک تجزیه پذیر نبوده و می‌توان سیستم های یاد شده را به صورتی طراحی کرد که فعالیتهای داخلی هر یک نسبت به فعالیتهای داخلی دیگری کاملاً وابستگی داشته باشد.

¹ World class Manufacturing

سبک سازماندهی تجارت بین المللی طبق جریان مدرن تجاری

سبک سازماندهی تجارت در سطح بین المللی گرایش به تصویر کردن سناریوهای متفاوت و اقدام گرا دارد. از طریق این سناریوها، نیروهای کلیدی و تأثیرگذار روی الگوهای تولید، شناسایی شده و همگرایی مسیر صادرات و واردات را موجب می گردند. نیروهای کلیدی یاد شده دربرگیرنده تکنیک های پیمایش، پایش، و شبیه سازی در پی ریزی الگوهای تجاری جدید می باشند.

سخنان پایانی:

1- مسیر حرکت عوامل تولید میان سطوح ملی و بین المللی به طور مداوم در حال تغییر بوده و فعل و انفعالات نیروهای مختلف در سطح بین الملل، قطعاً این مسیر را به طور مداوم منحرف خواهند کرد. شناسایی ابعاد و مختصات موقعیتهای تکنیکی که مسیر را تحت تأثیر قرار می دهند، از طریق پیمایش تحولات نیروهای پیشرو، سرعت و جهت حرکت عوامل تولید را نشان خواهد داد. این رویکرد نظامی را در ایجاد مزیت نسبی پویا و دائمی به وجود می آورد. تجارت مدرن برآیند عملکرد نیروهایی است که مقیاس ملی تولیدات را بر واقعیهای در حال تحول بین المللی منطبق می نماید.

2- برای ورود به فضاها در حال انبساط بین المللی، پایش و ارزیابی مستمر رویدادهایی که در مرحله پیمایش شناسایی شده اند لازم و ضروری است. در این مرحله درک این موضوع که آیا رویدادهای مورد نظر به طور مداوم در حال تضعیف، تقویت یا سکون هستند، منجر به ردیابی موقعیتهای پیشرو می گردد.

3- گسترش موقعیتهای پیشرو در سیکل تولید به صورت تصاعدی نبوده، بلکه به صورت نمودارهای S شکل می باشند. در واقع به واسطه ردیابی موقعیتهای پیشرو، طی نمودارهای S، فاصله مقیاسهای ملی و بین المللی تولید مشخص می گردد. این امر با بررسی حرکت عوامل تولید روی بخش های افقی و عمودی نمودار S انجام می شود. مختصات تکنیکی ترکیب عوامل تولید در مقیاس ملی روی بخش افقی نمودار S است که در آن به دلیل تمرکز گرایی، بافتهای افقی سیستم تولید قابل تفکیک از یکدیگر نیستند. ردیابی موقعیت پیشرو در مقیاس بین المللی

مختصات تکنیکی تولید را وارد بخش عمودی خواهد کرد. در این بخش، بافتهای واگرای عمودی سیستم تولید، به علت نوآوری در شیوه ترکیب عوامل، تولیدات متمایز از هم را به وجود می آورد و نمودار S مسیر جدید خود را در مقیاس جهانی ادامه می دهد. شناسایی چنین تناوب هایی در جریان تولید تنها از طریق اعمال تکنیک های بنیادین پیمایش و پایش ممکن می گردد. بنابراین هر یک از این تکنیک ها سهم مشخصی در چیدمان و ترکیب عوامل تولید در سطح بین المللی دارند.

4- در آخرین تکنیک یعنی شبیه سازی، فرمولها و معادلات حاکم بر روابط میان عوامل موثر در مقیاس های بین المللی، برای طراحی تصویری از مقیاس ملی سیستم تولید، بکار گرفته می شوند. شبیه سازی بهترین روش ممکن برای طراحی الگوهای تجاری در سیستم های پیچیده بین المللی محسوب می گردد و باید اشاره کرد که نتایج یا خروجی این نوع شبیه سازی به مفروضات اولیه یا همان ورودی ها حساسیت زیادی دارد. این تکنیک بر پایه جایگزینی فناوری های قدیمی با فناوری های جدید بوده و از آن برای پیش بینی مقبولیت محصولات مصرفی در سطح بین المللی استفاده می شود.

5- بنابراین هر چه موضوع تصمیم گیری گسترده تر شده و مقیاس ملی تولید به مقیاس بین المللی نزدیک تر شود، خروجی سیستم شبیه سازی را می توان به عنوان ورودی ارزشمند در نیروی تبدیل مقیاس های ملی به بین المللی لحاظ نمود. این عامل بر شدت شکل گیری جریانات تجاری به صورت متقابل خواهد افزود.

- 1-Andrea, Maneschi(2000) ,how new is the “new trade theory” of the past tow decads?.department of economics Vanderbilt university Nashville, Working Paper No. 00-W27.
- 2- Baldwin, R. E. (1992), Are Economists Traditional Trade Policy Views Still Valid?,Journal of Economic Literature, 30 (June).
- 3- Berthelemy, J. and Soderling, L. (1999). Trade and Development: A European View on African Issues. OECD Development Centre, Paris, 1-19.
- 4- Bense, T. and B. Elmslie (1992), Rethinking International Trade Theory: A Methodological Appraisal, Weltwirtschaftliches Archiv, 128 (2), 249B65.
- 5- Bhagwati (1994), Free Trade: Old and New Challenges, Economic Journal, 104 (March),231B46
- 6- Bliss, C. (1992), The New Trade Theory and Economic Policy, Oxford Review of Economi Policy, 3 (1), 20-36.
- 7-Damijan,Joze pe.,Increasing returns to scale and patterns of trade:empirical evidence,faculty of economics,1101 ljubljana,stvovenia 2000
- 8- Dean, J. (2003). Why Trade Matters for The Poor. International Economist Research Division Office of Economics US International Trade Commission, Washington, DC, 1-11.
- 9- DILIP DUTTA and NASIRUDDIN AHMED(2006), Trade Liberalisation and Industrial Growth in Pakistan: A Cointegration Analysis, Department of Economics, University of Sydney, NSW 2006, Australia.
- 10-Greenaway.David, Economic geography,comparative advantage and trade within industries:evidence from the OECD,FIEF working paper,No.144,1997
- 11- Hummels,David and Rapoport,Dana(1998), Vertical specialization and the changing nature of world trade,frbny economic policy review.
- 12- Helpman, E. (1984), Increasing Returns, Imperfect Markets, and Trade Theory, in R. W. Jones and P. B. Kenen (eds), Handbook of International Economics, vol. I, Amsterdam: North-Holland, pp. 325B65.
- 13- Kenen,p(1989),The international economy,and edition englewood cliffs,N.J.prentice hall.
- 14- Kibritciolu, A. (2002). On The Smithian Origins of"NEW"Trade and Growth Theories. Office of Research Woking Paper Number 02-0100, 1-17.
- 15- Krugman, P. R. (Ed.) (1986), Strategic Trade Policy and the New International Economics, Cambridge, MA: MIT Press.

16- Leamer, E. (1992). Testing Trade Theory. NBER Working Papers Series, No.3957, 1-68.

17-Martin,Carmela and Blances,Jose V(1999),The nature and causes of intra-industry trade:back to the comparative advantage explanation? The case of spain, european economy group working paper NO.1

18- Mathur,Somesh K,Pattern of international trade,new trade theories and evidence from gravity equation analysis,lecturer,department of economics,the indian economic journal,volume 47,NO.4,2000

19- Mathur,Somesh K(2000) ,Pattern of international trade,new trade theories and evidence from gravity equation analysis,lecturer,department of economics,the indian economic journal,volume 47,NO.4.

20- Maneschi, A. (2000). How New is "New Trade Theory"of The Past Two Decades?. Department of Economics Vanderbilt University Nashville, TN 37235, Working Paper No.00-W27, 1-20.

21- Maneschi, A. (1998), Comparative Advantage in International Trade: A Historical Perspective, Cheltenham, UK: Edward Elgar

22- Nicita,Alessandro and Olarreaga,Marcelo,Trade and production,(1976-1999),the world bank,august 2001.

23- Panagariya, A. (1980). Variable Returns to Scale in General Equilibrium Theory Once Again. Journal of International Economics 10 (November), 499-526.

24- Wong,Kar-yiu,Fundamental trade theorems under external economies of scale,university of Washington,July 2000

25- Zhang, S. (2003). Link between Trade and Income: Export Effect, Import Effect, or Both?. Department of Economics Syracuse University, March.1, 1-60.